

## فردوسی ساختگی و

### جنون اصلاح اشعار قدما\*

مجتبی مینوی

این ایام برحسب وظیفه‌ای که به من محوّل شده است به داستان رستم و سهراب فردوسی پرداخته‌ام، و مشغول شده‌ام به تحقیق و تدقیق درباره آن داستان و مقابله کردن نسخ خطی قدیم با یکدیگر و تهیه متن صحیحی که بتوان آن را نزدیک به رستم و سهرابی دانست که فردوسی ساخته است.

اختلافی که در میان نسخ از حیث عدّه ابیات این داستان و ضبط کلمات و الفاظ آن دیده‌ام به اندازه‌ای زیاد است که انسان متحیر می‌شود و با خود می‌اندیشد و از خود می‌پرسد که آیا ما یک فردوسی داشته‌ایم یا چندین فردوسی! اگر بخواهید هفت نسخه را با هم مقابله کنید و همه اختلاف آنها را با یکدیگر به طوری ضبط کنید که هر خواننده‌ای در برابر خود متن هر هفت نسخه را داشته باشد گویا بهترین و ساده‌ترین راه این باشد که کتابی در هفت ستون به اندازه و شکل روزنامه‌های بزرگ چاپ کنید و در هر ستونی تمام داستان را

---

\*. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۸۰ (۱۳۴۹)، صص ۱ تا ۱۸.

آن طوری که در یکی از نسخ آمده است طبع کنید و هر جا که در نسخه‌ای بیتی یا ابیاتی آمده است که در نسخه‌ای یا نسخه‌های دیگری نیست معادل و مقابل این بیتها را در ستون مخصوص به آن نسخه‌های دیگر سفید بگذارید تا خواننده به یک نظر بداند کدام نسخه‌ها کدام بیتها را دارند و کدام را ندارند.

به عنوان مثال احصائی‌های از عدد ابیات همین داستان رستم و سهراب خدمت شما تقدیم می‌کنم:

در نسخه قدیمی از شاهنامه که در موزه بریتانیا محفوظ است و تاریخ آن ۶۷۵ هجری است عدد ابیات این داستان ۱۰۵۱ است. با تحقیقی که بنده بر مبنای نسخه‌های قدیم و بر مبنای ترجمه عربی بُنداری از شاهنامه کرده‌ام اقلاناً نوزده بیت از این ابیات هم الحاقی است و باید حذف شود (باقی می‌ماند ۱۰۳۲ بیت) و اقلاناً ۳ بیت باید از نسخه‌های دیگر گرفت و بر این عدّه افزود. پس عدد ابیات داستان رستم و سهرابی که می‌توانیم با اندک اطمینان قلبی از فردوسی بدانیمش ۱۰۳۵ بیت است.

نسخه‌ای داریم مورّخ ۷۴۱ که در آن از ابتدای این داستان بقدر ۵۴ بیت (تقریباً) ساقط شده است و آنچه باقی است ۹۷۴ بیت است و به این حساب عدّه ابیات این داستان در این نسخه ۱۰۲۸ می‌شود، یعنی هشت بیت هم کمتر از آنچه بنده گمان کردم مورد اطمینان است.

در شاهنامه چاپ مسکو (که تاکنون از همه چاپهای موجود بهترین بوده است) بر مبنای نسخه‌های قدیم متنی از این داستان تهیه کرده‌اند که عدّه ابیاتش نزدیکترین است به این عدّه مورد اطمینان: متن نسخه موزه بریتانیا را گرفته‌اند و در میان ابیات آن هفده بیت که از نسخه‌های دیگر گرفته‌اند اضافه کرده‌اند، که

فقط یک بیت آنها شاید لازم بوده باشد، و مابقی مسلماً الحاقی است (به نظر من البته) و زاید است؛ از طرف دیگر چند بیتی را از ابیات نسخهٔ بریتانیایی حذف کرده‌اند آن هم (باز به نظر بنده) نه آن بیت‌هایی را که بایست حذف کرده باشند. نتیجه این شده است که این داستان در چاپ مسکو دارای ۱۰۵۹ بیت است، یعنی ۲۴ بیت بیش از عدّهٔ مورد اطمینان بنده، منتها در بسیاری از موارد متن آن با متنی که بنده از آن فردوسی تشخیص داده‌ام متفاوت است.

نسخهٔ دیگری از شاهنامه در موزهٔ بریتانیا موجود است که در هامش ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی کتابت شده، و مستوفی اقرار می‌کند که در ترتیب و جمع‌آوری آن اهتمام کرده است و در مقابله و تصحیح آن دست داشته، در این یکی، داستان رستم و سهراب دارای ۱۱۲۷ بیت است.

نسخه‌ای در قاهره هست که در سال ۷۹۶ کتابت شده است و اینجا این داستان ۱۲۵۰ بیت دارد.

در نسخهٔ مورّخ ۷۳۱ موجود در ترکیه اوراق مربوط به این داستان ساقط شده است.

در نسخهٔ مهم لنینگراد مورّخ ۷۳۳ که عکس آن در کتابخانهٔ فردوسی هست فقط ۷۳۹ بیت مربوط به این داستان موجود است، و چون معلوم نیست نقصی که بین صفحهٔ ۱۱۰ و صفحهٔ ۱۱۱ آن نسخه هست چند ورق بوده است تعیین اینکه در نسخهٔ اصلی (قبل از حصول نقص) چند بیت به این داستان مربوط بوده است آسان نیست. اگر فرض کنیم که هشت صفحه از مابین افتاده باشد می‌توان گفت ۵۱۶ بیت ساقط شده و بنابراین ۱۲۵۵ بیت بوده است، ولی

سقط را شش صفحه یا حتی چهار صفحه هم می‌شود فرض کرد که طبعاً عدد کمتر می‌شود.

در شاهنامه چاپ ژول مُهل فرانسوی و شاهنامه چاپ فولرس (و چاپ بروخیم که از روی آن شده و چاپ امیرکبیر که از چاپ ژول مهل پیروی کرده است) در متن کتاب ۱۴۶۰ بیت به داستان رستم و سهراب اختصاص یافته، و در شاهنامه بایسنغری که در موزه گلستان است و سال گذشته به چاپ عکسی و افست در دسترس عموم گذاشته شد ۱۵۲۸ بیت، و در چاپ ترنمیکان در کلکته قریب ۱۶۶۷ بیت، و در چاپ مرحوم محمد رضانی درست ۱۷۰۰ بیت. ضمناً مخفی نماناد که در چاپ مسکو علاوه بر هزار و پنجاه و نه بیتی که در متن به این داستان مربوط است در پای صفحات ۳۸۸ بیت هم از نسخه‌های دیگر نقل کرده و در ملحقات آخر جلد نیز ۱۱۱ بیت مربوط به این داستان است که عدد را به ۱۵۵۸ بیت می‌رساند؛ و در چاپ بروخیم علاوه بر ۱۴۶۰ بیت متن داستان، ۲۳۲ بیت هم در حواشی از روی نسخه‌های دیگر نقل کرده‌اند که به این حساب ۱۶۹۰ بیت مربوط به این داستان در چاپ بروخیم آمده است.

اگر نسخه بریتانیا مورخ ۶۷۵ را ملاک کار خود قرار دهیم و آن عدّه را که بنده از این نسخ «ابیات مورد اطمینان از داستان رستم و سهراب» می‌نامم درست فرض کنیم در چاپ کلکته (و به تبع آن در همه چاپهای سنگی و سربی که از روی آن در ایران و هندوستان و غیر آن کرده‌اند) متجاوز از ۶۵۰ بیت الحاقی فقط در این یک داستان هست (۶۵۵ = ۱۶۹۰ - ۱۰۳۵) و در چاپ ژول مهل و چاپ بروخیم و چاپ امیرکبیر بیش از ۴۲۰ بیت الحاقی هست.

## اینها از کجا آمده است؟

آیا فردوسی اینها را گفته بوده و نسخه‌نویسان قدیم آنها را حذف کرده‌اند؟ یا آنکه دیگران اینها را سروده‌اند و در نسخه‌های مختلف در حاشیه‌ها الحاق کرده‌اند و از آنجاها به نسخه بایسنغری و چاپهای کلکته و پاریس و ایران و بمبئی سرایت کرده است؟

بعضی از معاصرین ما اظهار عقیده کرده‌اند که هر تغییر و تبدیل و حک و اصلاح و اضافه و نقصانی که در شعر قدما شده است چون نتیجه اعمال ذوق یا اعمال قضاوت یک نفر ایرانی بوده است محترم است و باید آن را پذیرفت! به این حساب نه تنها شاعران و سرایندگان شعر و نسخه‌نویسان و خوانندگان نسخ حق دارند هرچه را که به دستشان می‌رسد تغییر بدهند و از خود چیزی گفته در وسط آن بگنجانند، همه نانوایان و قصاب‌ها و علاف‌ها هم چون خوانساری و اصفهانی و شیرازی و مشهدی (و به‌طور کلی ایرانی) هستند حق دارند کتابهای گذشتگان را از نظم و نثر از مد نظر بگذرانند و هر بلایی می‌خواهند بر سر آنها بیاورند. و این حقی است که تاکنون غالب نزدیک به عموم ایرانیان به خود داده‌اند و عملی است که کرده‌اند.

کسانی که با نسخه‌های خطی و متنهای ادبی فارسی و عربی سر و کار داشته‌اند و در تصحیح متون کار کرده‌اند به تجربه فهمیده‌اند که نسخه‌نویس‌های ایرانی (به‌استثنای عدّه بسیار کمی) عادت دارند که وقتی از روی کتابی نسخه برمی‌دارند هرچه دم قلمشان می‌آید بنویسند و بعد هم نوشته خود را با اصلی که از روی آن نوشته‌اند مقابله نکنند و غلطهایی را که در کتابت مرتکب شده‌اند اصلاح ناکرده بگذارند. این را می‌شود تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل

غیر عمدی به شمار آورد. ولی گذشته از این به دو نوع تغییر و تبدیل عمدی برمی‌خوریم: یکی اینکه نویسنده لفظی را که در نسخه اصل می‌بیند غلط می‌خواند، یا نمی‌فهمد (چون که دور از ذهن اوست، یا متروک . مهجور است، یا نقطه‌هایش درست گذاشته نشده، و غیره) آن را بدل می‌کند به لفظی که خیال می‌کند نویسنده و شاعر آن را اراده کرده بوده یا به لفظی که می‌داند و به گوش او آشناست؛ دیگر اینکه خیال می‌کند حق این بوده است که مؤلف یا شاعر فلان مطلب را هم گفته باشد و به فلان قافیه هم بیتی گفته باشد (یا این مطلب بخصوص که در متن است دون شأن شاعر یا نویسنده است) آن مطلب یا آن بیت به فلان قافیه را به انشای خود می‌سازد و در متن می‌افزاید (یا گفته سراینده و نویسنده را حذف می‌کند) و به خیال خود با این عمل خدمتی به گوینده و نویسنده اصلی می‌کند! این قدر در باب نسخه‌نویس‌ها.

و اما کتاب‌خوانهای ایران هم (باز به استثنای عدّه بسیار کمی) عادت دارند که هر چه را می‌خوانند و هر نوشته‌ای را که به دست می‌گیرند به میل خود تغییر بدهند، بر آن اضافه کنند و از آن کم کنند، شعر یا نوشته قدما (و حتی معاصرین) را اصلاح کنند، جزئیاتی را که به عقیده ایشان در این انشا یا در این منظومه یا این قصیده لازم بوده است نویسنده و سراینده گنجانده باشد و نگنجانده است آنها به وکالت او بسازند و تحریر کنند و بیفزایند، و بدین طریق به خیال خود خدمتی به گوینده و نویسنده اصلی بکنند که ساخته و پرداخته او را آراسته و پیراسته نمایند.

این جبّلت ماست و کسانی که این خصلت را ندارند گویا از حیث ایرانیّت نقصی داشته باشند. ظاهراً ما ایرانیان معتقدیم که فردوسی و سنائی و ناصر خسرو

و مولوی و سعدی و حافظ و سایر بزرگانِ سراینندگانِ ایران شعرای بزرگ و استادانِ سترگی بوده‌اند ولی بی‌شک نمی‌توانسته‌اند به‌خوبی بنده خواننده یا بنده نسخه‌نویس به واجبات فنّ شاعری و نویسندگی عمل کنند و آنچه نوشته و سروده‌اند ناقص است و باید آن را کامل کرد، و هر بنده خواننده یا بنده نویسنده‌ای بهتر از آن بزرگان می‌داند که چه لازم است تا شعر ایشان کامل شود. حاشیه صفحات را خدا برای این خلق کرده است که ما بنده‌های کاتب یا بنده‌های قاری هرچه دلمان می‌خواهد در آن حاشیه‌ها از طرف شاعر یا مؤلف اصلی بر شعر یا بر کتاب او اضافه کنیم، و قلمتراش و قلم و مرکب را خدا برای این آفریده است که ما هر لفظی را در متن کتاب یا در شعری که آنجا نوشته‌اند نپسندیدیم بتراشیم و لفظ دیگری به‌جای آن بنویسیم.

مؤلفی سنی بوده است، اسامی فلان خلفا را با کرم‌الله و وجهه و رضی‌الله عنه قرین کرده است، بنده شیعی که آن را می‌خوانم باید این را بدل به سلام‌الله علیه و صلوات‌الله علیه بکنم. مؤلف دیگری شیعی بوده است، اسامی فلان ائمه را با سلام‌الله علیه و صلوات‌الله علیه آورده است، بنده سنی باید آن را بدل به رضی‌الله عنه و کرم‌الله و وجهه بکنم. کاش به همین حدّ اکتفا می‌کردم. خیر، باید چندین سطر یا چندین صفحه کتاب را چنان سیاه کنم که آن را نتوانند بخوانند. کتاب تفسیری چاپ می‌کنم که نویسنده آن مطالب را از نظرگاه تسنن می‌نگریسته و به خلفای اربعه معتقد بوده است و صفحات بسیاری در باب فضایل و مزایای هریک از چهار خلیفه در کتاب خود گنجانده است؛ بنده چون شیعی هستم یا مجبورم ملاحظه حال شیعیان را بکنم تمام مطالبی را که به سه خلیفه اول مربوط می‌شود اصلاً حذف می‌کنم و در کتاب چاپ نمی‌کنم. در دیوان خواجه حافظ

شیرازی غزل‌های شیعیانه مثل «ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش» یا قصیده منقبت علی مثل «مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار» می‌گنجانیم و از قول او اشعار درویشانه می‌سازیم تا حافظ را شیعی قلمداد کنیم. تصریح تذکره‌نویسان را به اینکه فردوسی شیعی بوده است و ابیات خود او را در شاهنامه که صریح در این امر است مثل این است که کافی ندانسته‌ایم، باید قصیده به ردیف «انگشت» را بسازیم و به او نسبت دهیم. یوسف و زلیخایی را که آخوند قصه‌گویی در عهد طغانشاه بن‌الپارسلان ساخته است بگیریم و در دیباچه منظوم آن دست برده ابیاتی را حذف کنیم و ابیاتی ساخته به آن پیوند دهیم تا مسلم شود که این منظومه سست بی‌مقدار از فردوسی است و اگر عمری را در ساختن داستانهای شهنشاهان و پهلوانان ایران باستان صرف کرده است آخر عمری عاقل و دیندار شده است و قصه‌ای از قصه‌های قرآن را به نظم آورده. در ابتدای شاهنامه چهار بیت در مدیح چهار یار پیغمبر می‌افزاییم (یا ابیاتی را که او در این موضوع گفته بوده است حذف می‌کنیم - فرقی نمی‌کند). این اصرار به تغییر دادن گفته دیگران را بنده به نام «جنون اصلاح کردن» می‌خوانم.

این اصلاح ذوق شعر سابقین در قدیم‌الایام در میان اعراب هم مرسوم بوده است. در زهرالآداب حُصری (ج ۴، ص ۱۳) حکایت شده است که اصمعی می‌گوید روزی قطعه شعری از جریر را نزد خلف بن الأحمر (ادیب و نحوی معروف) خواندم که در آن گفته بود «فیالک یوماً خیره من قبل شره...» خلف گفت: وای بر این مرد! خیری که منجر به شر گردد برای او چه سود دارد؟ گفتم: شعر را من از ابو عمرو ابن‌العلاء همین‌طور یاد گرفته‌ام. گفت: جریر هم قطعاً همین‌طور گفته بوده، و ابو عمرو کسی نیست که چیزی را جز آن‌چنان که شنیده



است به تو درس دهد. گفتم: پس چگونه بایست بوده باشد؟ گفت بهتر آن بود که گفته باشد «خیره دون شرّه» و تو هم از این پس به همین نحو آن را روایت کن، و بدان که راویان قدیم، اشعار گویندگان سابق بر خویش را اصلاح می‌کردند. من (اصمعی) گفتم: والله که من از این پس این شعر را جز به همین صورت (که تو گفتی) روایت نخواهم کرد. ولی این نصیحتی که خلف بن احمر کرده و اصمعی نقل نموده در میان عرب کمتر رواج پیدا کرد، و عادتاً راویان عرب شعرها را ولو اینکه به نظرشان معیوب می‌رسید هم همان‌طور که به دستشان رسیده بود نقل می‌کردند. مثلاً شعری از عزالدین سمرقندی را ابن‌الفوطی در مجمع‌الآداب (جلد چهارم، شماره ۱۰۵) نقل کرده است بیت اخیر آن چنین است:

فلیحذر المرء کلَّ خَلٍّ      له ولو أنه أبوه

ناشر این متن ملتفت شده است « له ولو أنه أبوه » عیبی دارد، چون پدر را از جمله دوستان شمرده است، در حاشیه پیشنهاد کرده است که کاش شاعر « له ولو أنه أخوه » گفته بود، ولی بیت را به همان صورت که دیده است نقل کرده و تغییری نداده است.

ازقراری که جناب استاد پروین گنابادی نقل می‌کنند مرحوم ادیب نیشابوری پیرو سبک خلف بن الأحمر بوده است و هر شعری را که می‌شنیده و حفظ می‌کرده و به شاگردان خود درس می‌داده است با تغییرات و اصلاحات ذوقی می‌خوانده و مقید به گفته شاعر نبوده است، مثلاً این قطعه که آقای پروین از حفظ برای من خواندند به صورتی است که ادیب نیشابوری به شاگردان خود

می‌آموخته و توصیه می‌کرده است که این‌طور بخوانند، و ایشان نمی‌دانند که گوینده اصلی چه گفته بوده است:

به شیخ شهر فقیری گرسنه برد پناه  
 بدان امید که آن شیخ خواهدش خوان داد  
 هزار مسأله پرسید شیخ از وی و گفت  
 که گر ندادی پاسخ نبایدت نان داد  
 نداشت حال جواب آن فقیر و شیخ عنود  
 ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد  
 من و ملازمت آستان پیر مغان  
 که جام می به کف کافر و مسلمان داد

بنده بسیار دیده‌ام اشخاصی را که هرچه را می‌خوانند و می‌شنوند فی‌الفور مطابق ذوق خودشان تغییر می‌دهند و اصلاح می‌کنند. مثلاً اگر این شعر را بشنوند که:

نعمت منعم چراست دریا دریا  
 محنت مفلس چراست کشتی کشتی

فوراً اظهار عقیده می‌کنند که بهتر است جای دو جزء «نعمت منعم» و «محنت مفلس» را در دو مصراع تغییر بدهیم و «محنت مفلس چراست دریا دریا» بخوانیم چون که محتتها همیشه بیشتر از نعمتهاست. البته این تغییر زبانی به وزن و معنی نمی‌رساند، ولی بنده هر شعری را بشنوم دلم می‌خواهد آن‌طور باشد که خود شاعر گفته است. مثلاً شعر معروف سعدی (بوستان چاپ فروغی، ص ۱۶۱ و چاپ گراف ص ۳۰۱، باب پنجم بیت ۱۴۲):

قضا کشتی آنجا که خواهد بَرَد

وگر ناخدا جامه بر تن دَرَد

در هردو چاپ چنین است و ازقراری که مرحوم فروغی نوشته است در نسخه‌های خطی قدیم این‌طور بوده است ولی در نسخ متأخر «قضا» را بدل به «خدا» کرده‌اند، و لابد به فکر و ذوق آن خواننده‌ها و نویسندگان چنین رسیده بوده است که در مصراع اول «خدا» باشد و در مصراع دوم «ناخدا» بهتر است. شعر گلستان را که می‌خوانید «به دست آهک تفته کردن خمیر» یک نفر می‌شنود و می‌گوید این به قدر کافی اغراق ندارد، باید «آهن تفته» باشد، و فکر نمی‌کند که آهن را چطور خمیر می‌کنند؛ یا شعر فردوسی را که رستم به اسفندیار می‌گوید «بخوردم ز تو هشت تیر خدنگ» وقتی که می‌خواند آن را بدل می‌کند به «بخوردم صد و شصت تیر خدنگ» تا اغراقش بیشتر باشد. باز شعر گلستان را «هر پیسه گمان مبر نهالی» وقتی که می‌بیند و معنای آن را نمی‌فهمد آن را بدل می‌کند به «هر پیسه گمان مبر که خالی است» یا «هر بیشه گمان مبر که خالی است».

آقای امیرقلی امینی در فرهنگ عوام پیشنهاد می‌کند که باج به شغال نمی‌دهد را باید باج به شغاد (برادر رستم) نمی‌دهد خواند و گفت، و شعر سعدی «بنی‌آم اعضای یکدیگرند» را جمعیت شیر و خورشید سرخ برحسب پیشنهاد فلان جاهل بدل کرده‌اند به «بنی‌آدم اعضاء یک پیکرند». در رباعی منسوب به خیام «گای است در آسمان و نامش پروین» را مرحوم دهخدا بدل کرده است به «گای است در آسمان سنامش پروین»، و در شعر حافظ «زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست» که در نسخه‌های قدیم چنین است در نسخه‌های بعدتر بدل

شده است به «قصب نرگس قبای تو» یا «قصب و ترکش قبای تو»، و شعر دیگر او را «شبی خوش است بدین و وصله‌اش دراز کنید» بدل کرده‌اند به «شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید»، و مصراع «ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت» را تغییر داده و «حرم سرّ و عفاف ملکوت» کرده‌اند.

دقیقی غزلی دارد، دو بیت آخر آن چنین است:

دقیقی چار خصلت برگزیده‌ست

به گیتی در ز خوبی‌ها و زشتی

لب بیجاده رنگ و ناله چنگ

می چون زنگ و کیش زردهشتی

یکی ممکن است بیاید و بگوید اشیایی که در این قطعه تعداد می‌کند همگی مشمول لفظ خصلت نیست، بهتر است آن را بدل به لفظی کنیم که مناسبتر باشد، مثلاً نعمت. دیگری بگوید خیر، دقیقی زردشتی بوده است و از کلمات عربی گریزان، بهتر است که لفظی پارسی به جای آن بگذاریم.

مقاله‌ای به قلم مرحوم دکتر معین در مجله دانش (سال دوم، شماره ۸) منتشر شده است مشتمل بر مثنوی اصلاحات که مرحوم دهخدا در دیوان غزلیات حافظ چاپ قزوینی و چاپ خلخال به ذوق خود لازم تشخیص داده بوده، و دکتر معین آنها را نقل کرده است.

مرحوم محمد ضیاء هشرودی دو مقاله دارد تحت عنوان الفاظ و معانی در مجله دانش (سال دوم، ص ۲۲۹ تا ۲۳۲ و ص ۲۹۵ تا ۲۹۷) که در آنها جمعاً نوزده مورد اشعار شعرای قدیم به عربی و فارسی، و عبارات مشهور را گرفته و

تغییر داده و گفته است اصل آنها به صورتی که به دست ما رسیده است غلط است، من جمله این شعر انوری:

شیر گردون چو عکس شیر در آب  
پیش شیر علم ستان باشد

را بدل کرده است به پیش شیر علم طپان باشد، و شعر نظامی را «در ناف دو علم بوی طیب است» تغییر داده، و شعر معزی را «بر جای چنگ و نای و نی آوازی زاغ است و زغن» تغییر داده، و در شعر سعدی:

زنان باردار ای مرد هشیار  
اگر وقت ولادت مار زایند

وقت ولادت را بدل کرده است به هنگام زادن تا فارسی خالص باشد! و در شعر عربی کليلة «و انّ حیاة المرء بعد عدوه» را به «و انّ بقاء المرء» بدل کرده است. آقای امیری فیروزکوهی پنج شش تا از این اصطلاحات را مردود دانسته و جوابی به هشرودی داده‌اند که در صفحات ۳۱۹ و ۳۲۰ همان سال چاپ شده است. یک نفر مقیم سمنان هست که گاه‌گاه به مدیر مجله یغما نامه می‌نویسد و شعرهای شعرای مشهور معاصر را که الحمدلله هنوز زنده‌اند اصلاح می‌کند (رجوع شود به سال ۱۸ ص ۳۳۴ و سال ۲۴ ص ۴۲۹).

قطعه مشهور را بسیاری از خوانندگان شنیده و خوانده‌اند:

همه رنج من از بلغاریان است  
که مادام همی باید کشیدن  
همی آرند مردم را ز بلغار  
ز بهر پرده مردم دریدن

گنه بلغاریان را نیز هم نیست  
 بگویم گر تو بتوانی شنیدن  
 لب و دندان این ترکان چون ماه  
 بدین خوبی چه باید آفریدن  
 که از بهر لب و دندان ایشان  
 به دندان لب همی باید گزیدن  
 خدایا این بلا و فتنه از تست  
 ولیکن کس نمی یارد چخیدن

به قول آقای مدرس رضوی این چند بیت در مجموعه خطی که در اواخر قرن هفتم نوشته‌اند و اکنون در جزء کتابخانه دانشگاه درآمده است این قطعه به سنائی نسبت داده شده است (ص ۱۰۸۸ چاپ سوم دیوان سنائی). عین القضاة همدانی این قطعه را با بعضی اختلافات در الفاظ و در ترتیب ابیات در تمهید اصل ثامن از تمهیدات خود آورده، و فقط گفته است مگر این بیتها نشنیده‌ای» و نام شاعر را ذکر نکرده است. باز همین قطعه با اختلافاتی، هم در الفاظ و هم در ترتیب بیتها، در دیوان ناصر خسرو ضبط شده، اما در قرون مختلف و جایهای متفاوت در طول زمان اشخاص متفرق ابیاتی بر این وزن و این قافیه ولی با تکرار قوافی و الفاظ رکیک و معانی سخیف سروده‌اند و بر آن قطعه اصلی افزوده‌اند به طوری که آن را به ۸۷ بیت رسانیده‌اند و اینها به نام ناصر خسرو بسته شده است. رباعی‌هایی که به خیام نسبت داده‌اند و از او نیست معروف است. قطعه‌ای معروف هم هست از یکی از شعرای قرن نهم که شروع می‌شود به «بوده است خری که دم نبودش». این را یکی از معاصرین ما در جزء اشعار مرحوم ایرج میرزا

آورده است. آقای مصطفی قلی خان صاحب دیوانی برای من حکایت کرد که مرحوم میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان در خواب دیده بود که شیخ سعدی این دو بیت را جزء یکی از غزلیات خود خوانده است و گفته که در کلیات من اگر نیست باید اضافه شود:

سلسله عشق طوقِ گردن عقل است  
رنجه از این آهن است پنجه داوود  
تیغ به دست تو و امید رهایی!  
تیر ز شست تو و توقع بهبود!

شاعر معاصر ما کاظم رجوی (ایزد) نامه شکایتی به مدیر مجله ارمنان نوشته (دوره ۳۹ ص ۷۷۰ و مابعد دیده شود) و فریاد به آسمان رسانیده است که چرا آقای در کتاب خود شش بیت او را نقل کرده و در آن تغییر و تبدیلی مطابق ذوق و سلیقه خود داده، ولی مردگان بیچاره دستشان از چنین شکایتی هم کوتاه است. دو بیت مشهور است که ضرب المثل است و گوینده آنها را بنده نمی دانم (در امثال و حکم مرحوم دهخدا بدون نام گوینده و به تقدیم و تأخیر و با بعضی اختلافها آمده است، ج ۱، ۲۹۶):

با دشمنان دوست ترا دوستی بد است  
با دوستان دوست ترا دوستی نکوست  
از مردمانت بر دو گروه ایمنی مباد  
بر دوستان دشمن و بر دشمنان دوست

کسی دیده است که شاعر ممکن بود چهار قسم مردم را بیاورد: دشمن دشمن، دوست دوست، دوست دشمن، دشمن دوست؛ و دیده است که از اینها اولی را

هیچ نیاورده و چهارمی را دو بار ذکر کرده است؛ زحمتی کشیده و دو بیت را بدین صورت اصلاح کرده است که هر چهار نوع را شامل باشد:

با دشمنان دوست ترا دوستی بد است

با دوستان دشمن اگر دشمنی نکوست

از مردمانت بر دو گروه ایمنی رواست

بر دشمنان دشمن و بر دشمنان دوست

و باز به نوع دیگری آن را اصلاح کرده و همه اقسام چهارگانه را ذکر کرده است.

با دشمنان ددشمن اگر دوستی رواست

با دوستان دوست هم ار دوستی نکوست

از مردمانت بر دو گروه ایمنی مباد

بر دوستان دشمن و بر دشمنان دوست

بدین طریق می‌بینید که شعر شاعر بیچاره را تغییر داده‌اند، در اصلاح اولی هر دو بیت را و در اصلاح رومی فقط بیت اول را، و با کمال شهامت هم اقرار کرده‌اند که گفته گوینده‌ای را عوض کرده‌اند.

بس به اشعار و کتابهای ادبی هم نیست که این تجاوزها و تعدی‌ها شده است، یک نسخه فرهنگ اسدی طوسی در دست نداریم که آن‌طور باشد که اسدی نوشته بوده و یک مقدمه الأدب زمخشری در لغت عربی و فارسی نداریم که بتوانیم اطمینان داشته باشیم عین آن چیز، یا نزدیک به آن چیزی است که زمخشری تألیف کرده بوده. انسان گمان می‌کند که شعر و کتاب منظوم به‌طور کلی باید کمتر از کتب نثر معرض تحریف و تبدیل باشد و قاعده باید وزن عروضی شعرها را از بدل کردن الفاظ حفظ و حراست کند؛ ولیکن این ظن باطل



است، و تصرف و تغییر در الفاظ فردوسی که موضوع اصلی سخن بنده است دلیل واضحی بر این مطلب است. عوض کردن کلمات و جابه‌جا کردن آنها و جابه‌جا کردن مصراعها و پس و پیش کردن ابیات و حذف کردن بیتها و اضافه کردن بیتهای جدا جدا با فصلهای طولانی اینجا و آنجا در شاهنامه به قدری زیاد بوده است که از حدّ تصور و حدس و تخمین خارج است. هیچ دو نسخه خطی یافت نمی‌شود که باهم در پنجاه بیت متوالی شبیه باشند، و هیچ ده بیت شاهنامه نیست که بتوان آنها را با اطمینان به اینکه فردوسی آنها را چنین گفته بوده است خواند و نوشت. چون شاهنامه را مردم زیادتر از کتابهای دیگر می‌خوانده‌اند طبعاً بیشتر از کتابهای دیگر هم در آن دست برده‌اند و نظم داشتن آن باعث محفوظ ماندن آن نشده است. همین داستان رستم و سهراب را به عنوان مثال ذکر می‌کنم: اگر بخواهیم کلیه اختلافاتی را که در میان شش نسخه خطی این داستان در تمامی کلمات و ابیات موجود است ضبط کنیم به طوری که خواننده از محتویات کلیه آن نسخه‌های شش‌گانه مستحضر شود سه برابر متن داستان بیان نسخه‌بدلها خواهد شد. علاوه بر آن به همان اندازه هم باید دلیل و برهان بر غلط بودن فلان ضبط یا زاید بودن فلان فصل و الحاقی بودن فلان بیتها، نادرست بودن فلان ترتیب در توالی ابیات همراه این نسخه‌بدلها کرد؛ چون شاهنامه نهصد و پنجاه سال پیش سروده شده است و دارای الفاظ و تعبیراتی است که امروزه در زبان فارسی متروک و مهجور است. وانگهی به بیان شاعرانه‌ای منظوم شده است که بر مردم این زمان ناآشناست، برای روشن کردن معنای آن هم باید شرحی تألیف کرد و کلمات و تعبیرات آن را بیان کرد و مراد شاعر را از بیتهای آن توضیح داد، و این هم خود به اندازه متن داستان می‌شود. پس اگر هزار بیت متن داستان ما

باشد به اندازه هفت هزار سطر هم باید به آن ضمیمه کرد تا داستان کهن برای مردم این زمان قابل قبول و قابل خواندن باشد.

پیش از این عرض کردم که ابیاتی که دیگران در داستان رستم و سهراب تنها داخل کرده‌اند، از ششصد و پنجاه متجاوز است. قریب به هزار و چهل بیت متن قصه است و قریب به هزار و هفتصد بیت به همراهی ملحقات آن، اکنون می‌خواهم فهرست‌وار بعضی از فصول و قطعاتی را که از ابتدا تا انتهای داستان جابه‌جا افزوده‌اند تعداد کنم تا اجمالاً بدانید این ششصد و شصت بیت از چه قبیل است.

چنان که می‌دانید داستان این‌طور آغاز می‌شود که رستم در نزدیکی مرز توران شکار گور خر می‌کند، سپس رخس را در مرغزار به چرا کردن رها می‌کند و خود به خواب می‌رود، در هنگامی که او در خواب است هفت هشت نفری از ترکان بر آن دشت می‌گذرند، پی اسپ را می‌بینند، آن را دنبال می‌کنند تا به اسپ می‌رسند و با کمند او را گرفته می‌برند. اینجا به ذهن خواننده‌ای رسیده است که به این زودی رخس به آن هنرمندی که شیری را در هفت‌خان کشته بود نباید گرفته شود، باید پیکاری بکند و چند نفری را بکشد بعد اسیر شود.

فردوسی می‌گوید رخس را به شهر بردند و، همی هرکس از رخس جستند بهر، خواننده اندیشیده است که بهره‌ای که ترکان از رخس جستند مربوط به نر بودن رخس باید باشد، پس فصلی باید در این باب باشد که رخس را با چهل مادیان جفت کردند، و این حکمتی دیگر دارد که بعدها برای سهراب کره‌ای از رخس بتوانند یافت، ولیکن بیشتر از یک کره رخس نباید به وجود بیاید، پس از آن چهل مادیان فقط یکی بار گرفت.

رستم که از خواب برخاست دید اسپش نیست، راه سمنگان در پیش گرفت، ولی خواننده به این مقدار راضی و قانع نیست. باید ببر بیان و ساز و سلاح و زین اسپ و همه لوازم او را هم رستم بر پشت بگذارد و بخواند که «گهی پشت زین و گهی زین به پشت»!

در سمنگان شب در ضیافت پادشاه خوش می‌گذراند و از آنجا سست به خوابگاه می‌رود. نیمه شب صدای حرف زدن دو نفر را پشت در خوابگاه می‌شنود، در باز می‌شود؛ دختری مثل پنجه آفتاب به درون می‌آید و خویش را تسلیم او می‌کند. یک خواننده که اهل عفت و طرفدار ازدواج شرعی و حلال بودن روابط جنسی بوده است فکر می‌کند که پهلوانی مثل رستم نباید روابط نامشروع با زنی داشته باشد، بند او نباید به حرام باز شده باشد، پهلوانی مثل سهراب نباید حرام‌زاده باشد، غافل از اینکه فردوسی گفته است:

به خشنودی و رای و فرمان او

به خوبی بیاراست پیمان او

یعنی به رضایت عروس او را برای خود به زنی گرفت. چند بیتی اینجا افزوده است که همان نیمه شب رستم فرستاد یک نفر موبد آمد و پیغام از رستم نزد پدر دختر برد و او را خواستگاری کرد. شاه هم ابداً خشمگین نشد که چرا دخترش رفته است و خود را تسلیم رستم کرده است. بالعکس بسیار خوشحال شد و همان شبانه عقد شرعی بستند و عروسی کردند و نثار آوردند و بر سر عروس و داماد افشانند و آنها را در حجله تنها گذاشتند!

بعد از آنکه سهراب به دوازده سالگی می‌رسد و لشکر فراهم می‌آورد که به جنگ ایران برود، فردوسی در باب اسپ سهراب ساکت است، ولی خواننده

مهربان می‌اندیشد که سهراب از پدرش کمتر نیست. در طی یک قطعه بیست و هشت بیتی داستان پیدا شدن یگانه کره رخس را به نظم آورده و در محل خود گنجانده است.

وقتی که سهراب به دژ سپید رسید گردآفرید که دختری جنگجو بوده است از اینکه هجیر، نگهبان دژ، اسیر دست سهراب گردید خشمگین شد لباس رزم بر تن آراست و آمد با سهراب رزمی کرد، ولی چون تاب مقاومت او را نداشت روی برگرداند، سهراب با نیزه افراشته او را دنبال کرد، گردآفرید از برای اینکه او بداند سر و کارش با دختری است گیسوی خود را گشود. سهراب به جای اینکه دست از او بردارد او را به خم کمند اسیر کرد و خود به دام عشق او اسیر گردید. فردوسی همین قدر گفته است که گردآفرید به چاره‌گری خویش را نجات داد و به قلعه رفت و دروازه قلعه را بستند و گردآفرید از فراز بارو به او گفت «روزی نبودت ز من». ولیکن این مقدار از برای خواننده کافی نیست و باید شرحی درباره زاری کردن سهراب و به جستجوی گردآفرید مشغول شدن نظم کند و بر داستان بیفزاید.

خبر به کیکاووس می‌رسد که پهلوانی از توران زمین آمده است و دژ سپید را گرفته است و لشکری به همراهی او آمده است. در دلیری و زورمندی این پهلوان به قدری مبالغه شده است که کیکاووس می‌داند کسی جز رستم با او مقابله کردن نمی‌تواند. رستم را از زابلستان می‌خواند و او می‌آید و با سهراب دست و پنجه نرم می‌کند. در مبارزه نخستین سهراب پشت رستم را به خاک می‌رساند و می‌خواهد او را بکشد، رستم به حيله از چنگ او رها می‌شود. در مبارزه دوم فردوسی بدین قدر اکتفا می‌کند که:

سرافراز سهراب با زور دست

تو گفتی سپهر بلندش ببست

و بدین جهت رستم توانست او را به آسانی بر زمین بزند. ولی خواننده حکیم باید حکمت این تغییر وضع را بیان کند. داستانی به نظم می‌آورد به این مضمون که در آغاز کار رستم به قدری زورمند بود که بر زمین نمی‌توانست راه برود و سنگها در زیر قدمهای او خرد می‌شد، به درگاه خدا تَضَع و التماس کرد که زور او را کم کند و خواهش او برآورده شد. حال که گرفتار حریف زورمندتری مثل سهراب شده است به آن مابقی قوَت و نیروی خویش که به خدا پس داده است احتیاج دارد، از خدا تقاضا می‌کند که او را بار دیگر به همان زور و نیروی نخستین برساند، خدا هم حاجت او را برمی‌آورد. بدین علت بود که رستم توانست فرزند خود را بر زمین زده او را بکشد.

در آخر داستان باز فردوسی به این بس کرده است که رستم بر مرگ فرزند خود زاری کرد و مرثیه‌خوانی کرد و همه خاندان او زاری کردند و رستم گفت نمی‌دانم خبر مرگ او را برای مادرش چگونه بفرستم. ولی آخر می‌شود که ما از عاقبت کار تهمینه و از زاریهای او و کارهایی که در عزای پسرش کرد خبر نشویم؟ خیر! باید سپاسگزار خواننده یا نویسنده‌ای باشیم که در این داستان مرثیه‌خوانی تهمینه را هم ساخته و افزوده است و بیان کرده است که چگونه آن زن مهربان آتشی برافروخت و ساز و سلاح بازمانده از سهراب همه را بسوخت و چشم خود را نیز از حدقه بیرون آورده در آتش افگند.

اینهاست عمده موضوعها و حادثه‌هایی که در آن ششصد هفتصد بیت اضافی و الحاقی به رشته نظم کشیده شده است. غالب آن ابیات سست و ضعیف

و رکیک و سخیف است و وجود آنها در رستم و سهراب فردوسی از قوت و نیروی داستان و از حزن‌انگیزی و تأثیر روانی آن می‌کاهد. اینها در نسخه‌های قدیم‌تر نیست و همه آنها از حدود ششصد هجری به بعد شروع به پیدا شدن و افزوده شدن بر متن شاهنامه فردوسی کرده است. در ترجمه عربی فتح بن علی بُنداری که در حدود ششصد و بیست هجری ساخته شده است هیچ‌یک از این حادثه‌ها که ذکر شد نیامده است.

شاهنامه اگر پنجاه هزار بیت باشد شاید پانزده بیست هزار بیت هم دیگران بر آن افزوده باشند که هرگاه بخواهیم تمام آنها را در ضمن نسخه‌بدلها نقل کنیم و با دلیل و برهان الحاقی بودن همه را اثبات کنیم و چنان که پیش از این گفتم توضیح و تشریح هم بر آن بنویسیم کتابی خواهد شد دارای چهارصد هزار سطر نوشته، که این متجاوز از دوازده هزار صفحه می‌شود. نوشتن و تهیه این چنین کتابی چندین سال وقت می‌برد، به سرمایه‌ای هنگفت و بودجه‌ای مداوم و سنگین محتاج است، و نیز به عده‌ای محقق عالی‌رتبه باسواد دقیق امین دارای پشت‌کار و حوصله کافی که در طول مدت با یکدیگر همکاری کنند و این کار سنگین را از پیش بردارند.

البته هیچ دستگاهی جز دستگاه دولت ایران نمی‌تواند وسایل این کار را فراهم بیاورد. آنچه تاکنون دیگران در این باب کرده‌اند به نسبت با آنچه باید بعد از این کرد بازیچه‌ای بیش نیست، و این کار کاری است که چند نسل از مردم علاقمند و واقف به کار زبان و ادب و فرهنگ را به خود مشغول خواهد داشت.